

مؤلف فقط از یکی از منابع خود یاد کرده و آن کتاب الشفای قاضی عیاض است. البته، در خطبه کتاب از ابوحامد غزالی نیز یاد شده است، و ظاهراً همین امر موجب شده است که کاتبی گمان کند که این کتاب کلأً از غزالی است. از شهاب الدین عمر سهروردي صاحب عوارف نیز ذکری نشده است، ولی مؤلف از عموم و شیخ او، ابوالنجیب سهروردي (۵۶۳-۴۸۰) نام برده و چهار بیت شعر از قول او نقل کرده است.

ذکر نام ابوالنجیب سهروردي و استفاده فراوان از کتاب عوارف دلائل دیگری است که نشان می‌دهد که کتاب روضة از غزالی نیست. البته، مؤلف با آثار غزالی آشنا بوده و از آنها به وفور استفاده کرده است ولی همه مطالب کتاب از غزالی نیست. استفاده‌ای که مؤلف از این منابع کرده است از روی برنامه و دقت نبوده است. غزالی خودش نیز در آثارش از کتابهای دیگر استفاده می‌کرده است، ولی او دقیقاً می‌دانسته چه چیز را از کجا بگیرد و در کجا بگذارد. کتاب احیاء و کیمیا از نظر نظم و ترتیب مطالب و تبییب بسیار حساب شده است ولی روضة کتابی است از لحاظ تبییب بسیار ضعیف. درواقع این اثر کشکولی است از مطالب متعدد صوفیانه که از حدود پنج شش مأخذ مختلف گردآوری شده است.

حال که معلوم شد که این کتاب از غزالی نیست، این سؤال پیش می‌آید که پس از کیست؟ متاسفانه پاسخ این سؤال برای ما معلوم نیست. اما از روی مطالب کتاب می‌توان حدسها بی زد و گفت که مؤلف می‌باشد بعد از تألیف عوارف دست به تألیف کتاب خود زده باشد، یعنی در قرن هفتم یا بعد از آن. آشنا بی مؤلف با کتاب قاضی عیاض و عدم توجه او به نویسنده‌گان صوفیه خراسان نیز حکایت از این می‌کند که احتفالاً این شخص ایرانی نبوده بلکه اهل مناطق عربی مانند بغداد یا اطراف آن یا شام یا مصر و یا شاید اندلس بوده است. ظاهراً به همین دلیل است که این کتاب تا پیش از چاپ نزد ایرانیان شناخته شده نبوده است.

استفاده از عوارف المعرف و ذکر نام ابوالنجیب سهروردي هم این احتفال را پدید می‌آورد که مؤلف متعلق به طریقه سهروردیه بوده باشد و در مواردی که می‌گوید «فکان شیخنا یقول» (ص ۷۲) یا «ذکر شیخنا رحمه الله» (۷۳) این عبارات را عیناً از شهاب الدین سهروردي نقل کرده و لذا شاید مراد از این شیخ همان ابوالنجیب سهروردي باشد. والله اعلم.

باب هفدهم

آثار «المصنون» غزالی

در «مجموعه فلسفی مراغه»

یکی از مضلاعی که در راه شناخت ابوحامد غزالی و اندیشه‌های او از قدیم در پیش پای محققان بوده است تمییز آثار اصیل و صحیح الانتساب اواز آثار مجعول و ساختگی است. کتابهای معروفی چون احیاء علوم الدین و مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه و المتنفذ من الصلال جزو آثار اصیل اوست و کسی در صحت انتساب آنها به غزالی شکی ندارد. کتابهای دیگری هم هست که به غلط به او نسبت داده شده و در این مورد کمتر کسی است که تردید کند. نمونه بارز این قبیل کتابهای سرالعالیمین است. اما در میان این دو دسته، کتابهای دیگری هست که صحت آنها دقیقاً روشن نیست و در خصوص آنها همواره در میان محققان اختلاف نظر وجود داشته است. از جمله این کتابهای پرسائل کتابی است به نام المصنون به علی غیر اهله که، بنا بر مشهور، غزالی در آن آراء فلسفی خود را مطرح کرده بوده و لذا نمی‌خواسته است که همگان آن را بخوانند. این کتاب را گاهی المصنون الكبير هم خوانده‌اند. در مقابل این کتاب، اثر ظاهرًا کوتاه‌تری هم بوده است که المصنون الصغير نامیده می‌شده است و آن هم، بنا بر تعریف، همین خاصیت را داشته است. دو اثر چاپی که یکی المصنون به علی غیر اهله نامیده شده و دیگری المصنون الصغير در میان آثار چاپ شده منسوب به غزالی وجود دارد. ولی در یک

کرده است.^۲ در میان نویسنده‌گان قدیم هم از ابن طفیل می‌توان یاد کرد که در ابتدای حیی بن یقظان از این کتاب نام برده است:

(غزالی) در کتاب *الجواهر* یاد می‌کند که او را کتی است که به نااهلان ارزانی نتواند داشت -المصنون به علی غیر اهلة - و متضمن حقایق محض است و تا آنچه که ما می‌دانیم هیچ یک از آن کتب را به اندلس نیاورده‌اند. ولی کمی در اندلس هست که بعضی آنها را همان کتب تصور می‌کنند که به گفتهٔ غزالی ارزانی ناهملت نیست، در صورق که حقیقت جز این است. و آنها عبارت است از کتاب المعرف العقلیه و کتاب النفح والتسویه و مسائل مجموعه ...^۳

ابن طفیل در اینجا به چند نکته اشاره کرده است. یکی این که او نام کتاب المصنون به علی غیر اهلة را شنیده بوده است. دیگر این که ابن طفیل این کتاب را ندیده بوده است، زیرا هنوز آن را به اندلس نیاورده بودند. نکته سوم این است که کتابهای دیگری هم بوده است از غزالی، مانند *المعارف العقلیه*^۴ و *النفح والتسویه*^۵، که مردم می‌پنداشتند که اینها همان المصنون است، ولی ابن طفیل این را درست نمی‌دانسته است. او می‌دانسته است که المصنون کتاب دیگری است که غزالی در آن مطالبی را مطرح کرده بوده و نمی‌خواسته است که هم در بارهٔ مطالب آن، شنیده بوده است.

بعد از ابن طفیل، نخستین کسی که این کتاب را دیده و درباره آن بحث کرده است فقیه شافعی تقی‌الدین ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری معروف به ابن صلاح است (۵۷۷-۶۴۳)، همان کسی که در مورد نظر غزالی دربارهٔ منطق با او مخالفت کرده است. در

مجموعهٔ فلسفی کهنسال که مشتمل بر حدود نوزده اثر فلسفی و منطق از جمله شش اثر از غزالی است، دو اثر فلسفی که در عنوان آنها «المصنون» به کار رفته است دیده می‌شود که با هیچ یک از دو اثر چاپی مطابقت ندارد، و اثر دیگری هم هست که بخشی از آن همان المصنون الصغیر است، ولی در عنوان این اثر در مجموعه خطی کهنسال لفظ المصنون به کار نرفته است. بررسی کتاب‌شناسی این سه اثر، که کشف آنها نقطهٔ عطفی است در کتاب‌شناسی غزالی و همچنین در شناخت جنبه‌های فلسفی تفکر غزالی، موضوع این مقاله است.

۱. کتاب المصنون به علی غیر اهلة

کتابی که به نام المصنون به علی غیر اهلة چندین بار به صورتی غیر علمی چاپ شده است و در بازار موجود است جزو کتابهای بحث‌انگیز منسوب به غزالی بوده و بعضی آن را از خود وی دانسته و بعضی دیگر آن را مشکوک دانسته‌اند. این کتاب، بنا بر عنوانی که به آن داده شده است، می‌باشد در بارهٔ مسائلی باشد که مؤلف نمی‌خواسته است همگان از آن مطلع شوند. ولی، همان‌طور که بعضی از محققان متوجه شده‌اند، در این اثر مطالب فلسفی که غزالی نخواسته باشد به دست نااهلان بیفتد نیست، یا به قول دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی «از مطالب پیچیده و رمزآلود خالی است». ابراهیمی اضافه می‌کند که حتی «آنچه در کتاب مشکله‌الأنوار آمده در آن (یعنی کتاب چاپی المصنون) مشاهده نمی‌شود».^۶ ابراهیمی که متوجه این نکته شده است، هیچ‌گاه به این فکر نیفتاده است که ممکن است این کتاب واقعاً از خود غزالی نباشد. ولی بعضی از محققان غربی چنین تردیدی را به دل راه داده‌اند که ما بعداً درباره آنها سخن خواهیم گفت.

در این که غزالی کتابی داشته است که در عنوان آن هشدار داده بود که باید از دسترس نااهلان دور نگه داشته شود (المصنون به علی غیر اهلة) می‌توان مطمئن بود، چه هم در آثار خود غزالی و هم در آثار نویسنده‌گان قدیم به وجود چنین کتابی اشاره شده است. غزالی در جواهر القرآن و همچنین در الأربعین فی اصول الدین به این کتاب اشاره

۲. در کتاب *جواهر القرآن* (مکتبة الجندي، قاهره [ب] تا)، ص ۲۷: «وهذه العلوم الاربعة - أعني علم الذات والصفات والأفعال وعلم المعاد - أودعنا من أوائله وجماعه القدر الذي رزقناهه مع قصر العمر وكثرة المشاغل والآفات وقلة الأعوان والفقاع بعض التصانيف، لكن لم ظهره فاته يكل عنه اكتشافه و يستطيعه الضفاء ...» و در الأربعين فی اصول الدین (المکتبة التجارية الكبرى، قاهره [ب] تا)، ص ۱۸: «وإن أردت صرخ المرفة بعثائق هذه العقيدة من غير مجححة ولا مراقبة فلا تصادفه الا في بعض كتبنا المصنون بها على غير اهلها».

۳. ابن طفیل، زندۀ یدار (حیی بن یقظان)، ترجمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۵۶.

۴. ابوحامد غزالی، کتاب المعرف العقلیه، تصحیح عبدالکریم عثمان، دمشق ۱۹۶۳. این کتاب را علی آن را ندیده‌ام. باب سوم همین کتاب در مجله ۴L-ANDALUS (تونس ۱۹۸۸) تصحیح و چاپ کرده است، که من آن را ندیده‌ام.

۵. این همان کتاب المسائل الاصغریة، معروف به المصنون الصغیر، است که بعداً معرفی خواهیم کرد.

۶. غلامحسین ابراهیمی دینانی، منطق و معرفت در نظر غزالی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۹.

مورد این کتاب هم نظر ابن صلاح سخت انتقادآمیز است. نظر او را سبکی بدین صورت خلاصه کرده است:

ابن صلاح گفته است که کتاب المضنون که منسوب به او (یعنی ابوحامد) است، حقیقتاً بعيد است که از او باشد (معاذ الله أن يكون له)، و سبب مختلف بودن آن و ساختگی بودن آن را بیان کرده است. و حق هم با اوست، چه کتاب المضنون مشتمل است بر قول صریح به قدم عالم و نقی علم باری تعالی به جزئیات و نقی صفات الہی، و خود غزالی هرکس را که به هریک از اینها قائل باشد تکفیر کرده است.^۶ و همه اهل سنت نیز در این مورد مانند او تکفیر می‌کنند؛ پس چطور می‌توان تصور کرد که خود او به آنها قائل بوده باشد.^۷

در اینجا خود سبکی نیز با ابن صلاح اظهار همایی کرده و کتاب المضنون را، که ظاهراً دیده بوده است، از غزالی ندانسته است. به همین جهت است که در فهرست مبسوطی که از آثار غزالی تهیه کرده است نام کتاب المضنون را نیاورده است.

بعد از ابن صلاح، ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) درباره مطالب کتاب المضنون به عنوان کتابی فلسفی اظهار نظر کرده است. وی در کتاب نقض المنطق می‌گوید که پیش از آنکه او این کتاب را بخواند، گمان می‌کرده که در آن حقایق دینی بیان شده است، ولی چون آن را خوانده، دیده است که «قول صابئین متفلسف در آن عیناً بیان شده و فقط عبارات و ترتیب آنها تغییر کرده است».^۸ ابن تیمیه سپس نظر علماء مختلف را درباره این کتاب بیان می‌کند و می‌نویسد که عده‌ای از علماء انساب این کتاب را به غزالی تکذیب کردند، ولی خود او و کسانی که از احوال و عقاید غزالی باخبراند می‌دانند که این کتاب از خود اوست.^۹

مسئله انساب کتاب المضنون به علی غزالی به ابوحامد در میان محققان متأخر و معاصر، از جمله مستشرقان، نیز مطرح بوده است. زبیدی در اتحاف السادة المتنقین و

^۶ اشاره ابن صلاح در اینجا به سخن غزالی در خاتمه تهافت الفلاسفه است که قاتلان به این سه مسئله را صریحاً تکفیر کرده و گفته است که این عقاید به هیچ وجه با اسلام سازگار نیست (غزالی، تهافت الفلاسفه، تصحیح سلیمان دینا، ج. ۵، قاهره ۱۹۷۲، ص ۳۰۷-۹).

^۷ سبکی، طبقات الشافعیه، تصحیح عبدالفتح محمدالملو و محمود محمد الطناخی، ج. ۶، ص ۲۵۷.

^۸ ابن تیمیه، نقض المنطق، تصحیح محمد بن عبدالرازق حمزه و سلیمان بن عبدالرحمن الصنیع، قاهره ۱۹۵۱، ص ۵۳۴-۵؛ بدوى، مؤلفات الغزالی، ج. ۲، کویت ۱۹۷۷، ص ۱۵۲.

^۹ ابن تیمیه، نقض المنطق، ص ۵۵.

حاجی خلیفه در کشف الظنون نظر سبکی را درباره عدم اصالت این کتاب بیان کرده و در ضمن گفته‌اند که محمد بن عبدالله المالق (ف. ۷۵۰) کتابی در رد آن نوشته است.^{۱۰} در عصر حاضر، محققان شرق و غربی آراء یکسانی در حق اصالت این کتاب اظهار نکرده‌اند. بعضی آن را از غزالی دانسته و بعضی انساب آن را به غزالی انکار کرده‌اند. البته، متنی به نام کتاب المضنون به علی غیر اهله نیز بارها چاپ شده^{۱۱} و این خود اظهار نظر درباره این کتاب را آسان کرده است. بنابر تحقیق بویز و آلار، میگوئل آسین پالاسیوس که همین متن را به اسپانیایی ترجمه کرده است آن را از غزالی دانسته است.^{۱۲} گلدزیهر^{۱۳} و دانکن مکدونالد، که بخشی‌ای از کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده است،^{۱۴} و همچنین لویی ماسینیون و مونتگمری وات نیز انساب این اثر به غزالی را تأیید کرده‌اند. وات سعی کرده است که از راه مقایسه مطالب کتاب چاپی المضنون با کتاب مشکاة الانوار دلائلی هم برای اثبات رأی خود ذکر کند. ولی بهخصوص به مخالفت نویسنده کتاب با فلاسفه که در آخر کتاب آمده است اشاره کرده و گفته است هرچند که غزالی در این کتاب «در جهت موضعی حرکت می‌کند که او در آثار متأخر خود اتخاذ کرده است، با این حال نظر او در پاره‌ای موارد سخت مخالف نظر فلاسفه است».^{۱۵}

۱۰. محمد بن محمد الحسینی زبیدی، مشهور به مرتضی، اتحاف السادة المتنقین، ج. ۱، بیروت ۱۹۸۹، ص ۶۰. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۷۱۳.

۱۱. این کتاب در حاشیة‌الانسان‌الکامل عبدالکریم جیلی، در سال ۱۳۰۳ ق در قاهره چاپ شده و در سال‌های ۱۲۲۸ و ۱۲۶۸ ق تجدید چاپ شده است. در ضمن مجموعه رسائل‌الامام‌الغزالی، بیروت ۱۹۸۶، نیز چاپ شده است. در سال ۱۹۹۶ یز بطور مستقل و با مقدمه و یادداشت‌های ریاض مصطفی‌العبدالله در دمشق به چاپ رسیده است. ارجاعات ماد در این مقاله به چاپ قاهره (۱۲۲۸ ق) خواهد بود.

12, 13. Maurice Bouyges, *Essai de chronologie des œuvres de al-Ghazali (Algazal)*, édité et mis à jour par Michel Allard, Beyrouth 1959, p. 52, n. 4.

(این کتاب را در ارجاعات بعدی خود «بویز و آلار» خواهیم خواند).
۱۴. بنگرید به:

Duncan Black Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*, Beyrouth 1965 (first edition: 1908) pp. 80-83, 292-4.

مکدونالد درباره این کتاب گفته است که شامل مطالبی است که غزالی آنها را برای شاگردان خاص خود نوشته است.

15. Montgomery Watt, «The Authenticity of the Works Attributed to Al-Ghazālī», J. R. A. S. (1952), p. 43.

(این مقاله را در ارجاعات بعدی خود «مونتگمری وات» خواهیم خواند).

غزال صراحتاً به قدم عالم قائل شده و علم باری تعالی به جزئیات رانق کرده است. ولی این مسائل در کتابی که با نام *المضنو* به علی غیر اهله چاپ شده و در دست مردم است دیده نمی شود.^{۱۸}

هنگامی که دکتر علی العنای در ضمن سخنرانیهای خود این نظر را اظهار می کرد و نیز هنگامی که علی مبارک نزدیک به هشتاد سال پیش آن را نقل می کرد و رأی خود را در رساله دکتری خود می نوشت خبر نداشتند که روزی در ایران، در کتابخانه دکتر اصغر همان یکی از این محققان است. وی هرچند که خود صریحاً این انتساب را مردود ندانسته است، ولیکن آن را جزو کتابهایی بر شمرده است که منسوب به غزال است و ضمناً بیشتر بر اقوال کسانی تأکید کرده است که این انتساب را قبول نداشتند. همایی همچنین، از قول بوییز و آلار، نظر شخصی را مطرح کرده که معتقد بوده است که «اصل کتاب *المضنو* به علی غیر اهله غیر از این رساله مختصر بوده که اکنون چاپ شده و در دست مردم است، و کتاب اصل مفصل تراز این رساله و مشتمل بر عقاید حقیق غزال بوده است و عامه از انتشارش جلوگیری کرده اند».^{۱۹}

عبدالرحمن بدوى و عبدالحسین زرین کوب نیز هردو از کسانی اند که این اثر را به طور قطع از غزال دانسته اند و هردو سعی کرده اند با ذکر دلیل چند نظر کسانی را که این انتساب را منکر شده یا در مورد آن شک کرده اند رد کنند.^{۲۰}

على رغم تأییدی که از صحبت انتساب کتاب *المضنو* به غزال به عمل آمده است، بعضی دیگر از محققان معاصر باز هم نتوانسته اند این انتساب را پذیرند. مرحوم جلال همان یکی از این محققان است. وی هرچند که خود صریحاً این انتساب را مردود ندانسته است، ولیکن آن را جزو کتابهایی بر شمرده است که منسوب به غزال است و همچنین، از قول بوییز و آلار، نظر شخصی را مطرح کرده که معتقد بوده است که «اصل کتاب *المضنو* به علی غیر اهله غیر از این رساله مختصر بوده که اکنون چاپ شده و در دست مردم است، و کتاب اصل مفصل تراز این رساله و مشتمل بر عقاید حقیق غزال بوده است و عامه از انتشارش جلوگیری کرده اند».^{۲۱}

اشارة همایی در اینجا به بحث کوتاهی است که محقق مصری زکی مبارک درباره مؤلف کتاب *المضنو* پیش کشیده است. مبارک نقل می کند که دکتر علی العنای استاد دانشگاه مصر در درسهای خود می گفت که «بعید است که *المضنو* به علی غیر اهله این کتابی باشد که هم اکنون در دست مردم است، زیرا این کتاب کوچک و کم حجم آن چیزی نیست که غزال قصد داشت که در *المضنو* به علی غیر اهله بیاورد». مبارک ادامه می دهد و می گوید که العنای عقیده داشت که کتاب اصل *المضنو* به علی غیر اهله می باشد کتاب پر حجم تری بوده و در آن آراء فلسف غزال که وی نمی خواست به گوش عائمه مردم برسد بیان شده باشد. مبارک که با نظر استاد خود موافق بوده است می افزاید که حق با دکتر العنای است، چه او لا غزال دائمًا نصیحت می کرد که برای عائمه مردم جز سخنان ساده و قابل فهم باید گفت و این خود دلالت دارد بر این که او آراء خاصی هم داشته که خلاف آن چیزهایی بوده که در کتاب احیاء و امثال آن آورده است. ثانیاً، همان طور که می دانیم، زبیدی (به تبع سبکی) گفته است که در کتاب *المضنو*

۱۸. زکی مبارک، *الأخلاق عند الغزالی*، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸ق، ص ۱۱۷ (این کتاب در اصل پایان نامه دکتری زکی مبارک بوده که در سال ۱۹۲۴ از آن دفاع کرده است).

۱۹. از انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۲۷، ص ۶۰-۶۲.

۲۰. محمد تقی دانش بیرون، *فهرست نسخه های خطی کتابخانه دکتر اصغر مهدوی* (مستخرج از صفحات ۵۹ تا ۱۸۱ دفتر دوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۲۳.

۲۱. جلال همایی، *غزالی نامه*، تهران ۱۳۴۲، ص ۲۷۱.

۱۶. بنگرید به: عبدالرحمن بدوى، *مؤلفات الغزالى*، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ عبدالحسین زرین کوب، *فوار از مدرسه*، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۱۷. جلال همایی، *غزالی نامه*، تهران ۱۳۴۲، ص ۲۷۱.

وقوته؛ وذلك كعلم الدين و علم الطب. فان ثمرة احدهما الحياة الابدية و ثمرة الآخر الحياة الفانية. فيكون علم الدين اشرف. ومثل علم الحساب وعلم الطب. فان علم الحساب أشرف لوثاقة ادله وقوتها، وعلم الطب اشرف من علم الحساب باعتبار ثمرته. فإذا فضل الحساب الطب باعتبار ادله وفضل الطب الحساب باعتبار ثمرته، فلا حظة الثمرة اولى، فتبيّن بهذا أن اشرف العلوم العلم بالله تعالى والعلم بالطريق الموصلى إلى هذه العلوم. فلماك أن ترغب الآ فيه وان تحرص الأعليه.

ونحن نذكر لك، ايتها الاخ الصالح الفاضل، في هذا الكتاب علم معرفة الله تعالى وصفاته وافعاله و معرفة ملائكته وكتبه و رسالته وعلم المعاد ومعرفة النفس. ولكن ينبغي أن لا يُظهر هذا الكتاب إلاً لمن قصد بالعلم في الحال تحليلاً باطنها وتحليلها بالفضيلة وفي المال القرب من الله تعالى والترقى إلى جوار الملائكة المقربين، ولا يقصد به الرياسة والمال وماراثنة السفهاء و مباهث الأنفاس. وقد شرطنا شرائط اهلية هذا العلم. في كتاب جواهر القرآن.

والعلم الذي شرحت في هذا الكتاب مرتبًا ترتيبه في سائر كتبنا مبنوًا متفرقاً، والآن فقد حان أن نخوض في الركن الأول من الاركان الاربعة، وهو ركن معرفة الله تعالى. وبالله التوفيق ومنه العصمة والتأييد.

مقاييسة اين دو مقدمه نشان مي دهد که او لا چه قدر مقدمه كتاب مجهول کم محتو و سطحي است. نويستنده اين اثر اصرار دارد که به خواننده بگويد که اين همان كتاب المضنون به على غير اهله است و لذا دوبار اين نام را تکرار کرده و توضیح داده است که در هر صناعتي فقط کسانی که اهلیت دارند قدر نفایس آن را می دانند و لذا باید آن نفایس را از نااھل پنهان داشت. از ستایشی هم که نويستنده از این اثر خود کرده پیداست که اين کلمات از خود غزالی نیست، چه او از اثر خود تعریف و تمجید نمی کند. غزالی، چنانکه در مقدمه خود او دیده می شود، از علم معرفت الهی به عنوان اشرف همه علوم یاد می کند، یعنی او از موضوع كتاب خویش تعریف و تمجید می کند و نه از خود كتاب.

فریبکاری ناشیانه نويستنده اثر مجهول در مخاطب قراردادن برادر ابوحامد، یعنی احمد غزالی، نیز یکی دیگر از مواردی است که او را رسوایی کند. ابوحامد هیچ گاه در آثارش احمد را مخاطب قرار نداده، آن هم به این صورت که نقش برادر بزرگتر را به خود بگیرد و احمد را «برادر و عزیز» خود بخواند^{۲۲} و در حق او هم دعا کند که خدا او را از فروق در

متن كتاب چاپی المضنون کاف است که به ما ثابت کند که اين دو كتاب همنام کاملاً با هم فرق دارند و در واقع دو اثر متفاوتاند. تفاوت اين دو اثر حتی از مقدمه های آنها پیداست. مقدمه كتاب چاپی که «خطبة الرسالة» نیز خوانده شده است چنین است:

الحمد لله على موجب ما هدانا إلى حمده، و وفقنا للقيام بشكره، والصلة والسلام على سيدينا محمد اشرف من انتسب إلى آدم عليه السلام وعلى صحبة الاخيار. إعلم أن لكل صناعة أهلاً يعرف قدرها و من أهدي نفائس صناعته إلى غير أربابها فقد ظلمها، وهذا على نفس مضنون به على غير أهله فمن صانه عنم لا يعرف قدره فقد قضى حقه. أكرمت هذا العلق على سبيل التهادي أخي وعزيزى احمد - صانه الله عن الركون إلى دار الغرور و أهله - لمعرفة بعض حقائق الاشياء التي كانت معرفة جيئها مطلوبة لسيد ولد آدم عليه السلام حيث قال: أرنا الاشياء كما هي، وهذا العلق المضنون به على غير أهله يشتمل على أربعة أركان...^{۲۱}

و آغاز كتاب المضنون در «مجموعه فلسفی مراجعه» چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم ربّ قمّ ويسّر بفضلك

الحمد لله المبدى المعبد، الفعال لما يريد، ذى العرش الجيد والبطش الشديد، الهدى صفة العبيد إلى المنهج الرشيد، والمسلك التسديد، المنعم عليهم بعد شهادة التوحيد، بحراسة عقайдهم عن ظلمات التشكيك والتزدد، السائق إلى اتباع رسوله المصطفى واقتداء أصحابه المكرمين، بالتأييد والتسديد.

اما بعد، فلا يخفى أن العمر إذا كان لا يسع لمجمع العلوم، فاللهم أن تصرف همتك إلى استكمال العلم الذي هو اشرف العلوم وهو علم معرفة الله تعالى وعلم المعاد؛ ولست أعني به الإعتقداد الذي تقليه العامي وراثة وتلقفا ولا بطريق تحرير الكلام والجادلة في تحصيل ذلك من مراوغات الخصوم، كما هو غاية المتكلّم، بل ذلك نوع يقين هو ثمرة نور يقدّفه الله في قلب عبد طهير بالمجاهدة عن الخبرات والأخلاق المذمومة.

والدليل على أن اشرف العلوم وغايتها معرفة الله عزوجل أن تعرف السبب الذي به يدرك شرف العلوم وأن ذلك يراد به سبيبان: أحدهما شرف الثمرة، والثاني وثافة الدليل

۲۲. مونتگمری وات متوجه عجیب بودن این خطاب شده (مونتگمری وات، 43. p) ول آن را برای اثبات جملی بودن این اثر کافی ندانسته است.

عبارتند از: (۱) معرفة ذات الله تعالى، (۲) معرفة صفاته، (۳) معرفة أفعاله، (۴) في السمعيات، که همان عقاید مربوط به آخرت است از قبیل سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر و میزان و صراط و بہشت و دوزخ. البته، برداشتش که غزالی در کتاب المضنون از معاد دارد با برداشتش که در احیاء دارد فرق می‌کند.

و اما ارکان چهارگانه در کتاب جعلی چیز دیگری است. رکن اول در معرفة ربوبیت است که تا حدودی شبیه به رکن اول در کتاب اصیل است، اما رکن دوم و سوم که به ترتیب در معرفت ملائکه و معجزات و احوال انبیاء است با کتاب اصیل المضنون و کتاب احیاء فرق دارد و رکن چهارم که در احوال مابعد الموت است باز تا حدودی شبیه به کتاب احیاء است.

تفاوتو که در موضوع ارکان چهارگانه در این دو کتاب المضنون، یکی اصیل و دیگر مجعل، دیده می‌شود طبعاً در محتوا و مباحث هریک از ارکان با یکدیگر نیز تأثیر گذاشته است. اما نکته مهم اینجاست که در کتاب اصیل که به قلم خود ابوحامد است ما با یک طرح دقیق منطقی و تقسیم مباحث رو به رو هستیم،^{۲۴} در حالی که در کتاب مجعل تقسیم مطالب بی‌قاعده و بی‌ربط است. در اینجا نونه مطالب رکن اول را در هر دو کتاب خلاصه و باهم مقایسه می‌کنیم.

در کتاب اصیل:

رکن اول

فی معرفة ذات الله ولوازمه

وجود یا ممکن است یا واجب. در واجب الوجود دوازده امر است:

(۱) واجب الوجود عرض نیست

(۲) واجب الوجود جسم نیست

(۳) واجب الوجود مثل صورت نیست

(۴) وجود واجب غیر از ماهیت او نیست

دار غرور یعنی دنیا حفظ کند. نویسنده جاعل ظاهرآنی دانسته است که کتاب المضنون را ابوحامد در سالهای آخر عمر خود، پس از کتاب جواهر القرآن، نوشته و در آن زمان برادرش احمد خود یک شیخ و مرشد کامل بوده و مقام او بالاتر از آن بوده که برادرش محمد این گونه او را مخاطب قرار دهد و مطالب فلسفی این کتاب را برای او بنویسد. آنچه موجب شده است که اسم احمد در مقدمه کتاب ساختگی بیاید، خطاب «ایها الاخ الصالح الفاضل» در مقدمه کتاب اصیل است. این خطاب صرفاً نشان می‌دهد که ابوحامد این کتاب را برای یکی از دوستداران پرهیزگار و فاضل خود نوشته است، نه برای برادر حقیق خود احمد.

و اما نکته‌ای که غزالی در مقدمه خود نوشته است، چنانکه که اشاره کردیم، درباره شرف علم خداشناسی و معاد است. در کتاب جواهر القرآن نیز که غزالی در همین مقدمه از آن یاد کرده است، این نکته ذکر شده است. غزالی در جواهر از اصطلاحات کیمیاگری استفاده کرده و گفته است که معرفة الله که شامل معرفت ذات حق تعالی و صفات و افعال اوست بر روی هم «کبریت احمر» است. از لحاظ شرف، معرفت ذات برتر از معرفت صفات و افعال است، و به همین جهت غزالی آن را همچون «یاقوت احمر» دانسته و معرفت صفات و افعال را به ترتیب «یاقوت کبود» و «یاقوت زرد» خوانده است.^{۲۵} مراد غزالی از این نوع خداشناسی چیزی نیست که عوام از روی تقلید به آن اعتقاد پیدا می‌کنند یا متکلمان از راه دلیل ثابت می‌کنند، بلکه شناختی است که از راه مجاهده و سیر و سلوک و تهذیب نفس و تخلیه باطن و تابش نور در قلب سالک حاصل می‌شود، نوری که خداوند خود بر دل سالک می‌تاباند.

غزالی در مقدمه کتاب اصیل المضنون و کتاب جواهر القرآن از علم معرفة الله و علم معاد به عنوان اشرف علوم یاد کرده است، و این خود مبنای تقسیم کتاب به چهار رکن است. معرفة الله خود از سه بخش تشکیل شده است: معرفت ذات، معرفت صفات، معرفت افعال. هریک از اینها عنوان یکی از ارکان کتاب است. رکن چهارم نیز معرفت نفس است که همان علم معاد است. این تقسیم چهارگانه با تقسیمی که غزالی در احیاء کتاب قواعد العقائد، فصل سوم) کرده است مطابقت دارد. در آنجا ارکان چهارگانه

۲۴. تبییب منطق داشت یکی از میارهایی است که موتتگیری وات (پیشگفتہ، ص ۲۸) برای تعیین آثار اصل غزالی از غیراصیل و جعلی در نظر گرفته است.

۲۵. جواهر القرآن، پیشگفتہ، ص ۵-۶.

انسان بسته به تقدیر الهی است.

فصل چهارم درباره حقیقت رؤیاست، و دیدن خدا در خواب.

فصل پنجم در فرق میان معنی واحد و تفاوت آن با واحد است.

فصل ششم درباره صفات الهی است.

فصل هفتم در تکالیفی است که خداوند برای انسان قرار داده است.

فصل هشتم درباره لزوم معرفة الله است که از راه معرفت انسان به نفس خودش پدید می‌آید.

فصل نهم در این است که انسان متولد می‌شود و روزی هم می‌میرد و روح او به عالم ارواح باز خواهد گشت.

فصل دهم درباره ترتیب مخلوقات است که همه از خداوند پدید آمده و حادث شده‌اند، از اشرف به اخس، و سپس بازگشت به حق تعالی از اخس است به اشرف.

خلاصه فوق از رکن اول کافی است که به ما نشان دهد که تا چه اندازه نویسنده این کتاب بجهول کار خود را ناشیانه انجام داده است و مطالبی پر از اینجا و آنجا جمع کرده و با استناد به آیات قرآن سعی کرده است کتابی به نام غزالی بسازد که دیگر کسی از او ایجاد نگیرد. مقایسه رکن اول در کتاب اصیل با کتاب بجهول، از یک طرف دقت نظر و مهارت ابوحامد غزالی را در نویسنده‌گی نشان می‌دهد و از طرف دیگر ضعف نویسنده کتاب بجهول را.

جعلی بودن کتاب چاپی المضنون را یک واقعیت تاریخی دیگر نیز تأیید می‌کند و آن متأخر بودن نسخه‌های خطی این اثر است. عبدالرحمن بدوى در مؤلفات الغزالی بیش از بیست نسخه خطی از این اثر را که در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شود معرف کرده که قدیم‌ترین آنها متعلق به دیوان هند (India Office) است و تاریخ کتابت آن ۱۱۰۹ است، و این نزدیک به پنج قرن پس از تاریخ کتابت نسخه اصیل المضنون در «مجموعه فلسفه مراگه» است. می‌توان حدس زد که المضنون جعلی در حدود قرن‌های دهم یا یازدهم تألیف شده باشد. به‌حال، وقتی که نویسنده‌گانی چون ابن تیمیه و سبکی درباره المضنون سخن می‌گفتند، درباره متن اصلی سخن می‌گفتند و این کتاب جعلی هنوز تألیف نشده بوده است، همچنانکه وقتی که محققان معاصر نظیر مونتگمری وات و بدوی وزرین کوب از اصالت کتاب المضنون دفاع می‌کردند نظرشان به کتاب جعلی بوده

(۵) او به غیر خودش تعلق نمی‌گیرد به گونه‌ای که هریک علت دیگری باشد
 (۶) او به غیر خودش تعلق نمی‌گیرد به گونه‌ای که نسبت او با دیگری نسبت تصاویف باشد

(۷) دو واجب الوجود محال است

(۸) صفتی زائد بر ذات ندارد

(۹) در واجب الوجود تغییر راه ندارد

(۱۰) از واجب الوجود جز یک چیز صادر نمی‌شود

(۱۱) واجب الوجود جوهر هم نیست هرچند که قائم به نفس است

(۱۲) هر چیزی سوای واجب الوجود باید از او صادر شده باشد (در همین جاست که غزالی می‌گوید که عالم ممکن الوجود است پس حادث است و حادث بودن آن هم به این معنی است که وجود او از غیر اوست نه از ذات خودش. این ظاهراً همان نکته‌ای است که به موجب آن به غزالی ایجاد گرفته و گفته‌اند که منکر حادث بودن عالم شده است).

و اما رکن اول در کتاب جعلی که عنوان آن «في علم الروبيبة» است به ده فصل تقسیم شده است. در فصل اول نویسنده بدون مقدمه وارد بحث زمان شده است و گفته است که زمان محدود نیست و خلق زمان هم در زمان محال است. اما ایام الله که مراد از آن مراتب مخلوقات و مصنوعات و مبدعات باری تعالی است همه حادث است، یعنی در ظرف زمان است. این بحث را ظاهراً نویسنده برای تبرئه کردن غزالی از اتهامی که به او زده و گفته بودند که منکر حدوث عالم شده است پیش کشیده است. در همین فصل از خلق ماده و صورت، و ماده سهوات و بروج و زمین و جهاد و معدنیات و حیوانات و انسان به اختصار سخن گفته شده است.

در فصل دوم نویسنده می‌گوید ترتیب موجودات عالم از مرتبه پست به مرتبه شریف است.

در فصل سوم ناگهان نویسنده به بحثی عقلی می‌پردازد و می‌گوید که واجب الوجود با تعقل در ذات خود همه موجودات را پدید آورده است. پس وجود انواع موجودات، از جمله انسان، و بقاء آنها از همین تعقل سرچشمه گرفته است. از اینجا نتیجه می‌گیرد که بقاء نوع انسان هم در بقاء شخص است و بقاء شخص در غذایی که می‌خورد، از نان و گوشت گرفته تا میوه‌جات و شیرینی‌جات. همه این بحثها برای این است که بگوید رزق

اقليم کذا، فبهذا يعلمه كذلك ابداً و ازلاً و يكون صادقاً به سواء كان الكسوف معدوماً أو موجوداً، فلا يعزب اذن عن علمه مثقال ذرة، و مع ذلك فان جميع احواله تتباين بها فرض الأمر كذلك. والفلسفه لا يتباين مثل هذه الدقيقه (مجموعه، ص ١٥٤-١٥٦).

رکن سوم نیز که درباره افعال الہی است کم و بیش مطابقت دارد با «المقالة الرابعة» در مقاصد. غزالی مقالة چهارم مقاصد را به یک مقدمه و سه رکن تقسیم کرده، و در المضنوں نیز همین کار شده، یعنی رکن سوم را به یک مقدمه و باز سه رکن تقسیم کرده است و این تا حدودی عجیب است. در رکن اول که غزالی درباره اجسام سفلی بحث می کند، اغلب مطالب را عیناً از مقاصد نقل کرده است، الا این که مطالب در دعوى ثانية (مجموعه، ص ٣٠؛ مقاصد، ص ٢٥٩) خلاصه شده است. در رکن دوم نیز که درباره اجسام ساواي است، غزالی مطالب را به شش دعوى تقسیم می کند، در حالی که در مقاصد مطالب مربوط به این بحث به هفت دعوى تقسیم شده است. در ابتدای این رکن، غزالی مقدمه ای می آورد که در مقاصد نیست. مقدمه مذبور از این قرار است:

انَّ السَّمَاءَ إِنْسَانٌ كَبِيرٌ لِهِ جَسْمٌ وَنَفْسٌ، وَانَّ حُكْمَ جَمِيعِ أَجْزَائِهِ الْبَسيِطَةُ وَالْمُرْكَبَةُ يَجْرِي بِجَرِيَانِ اِنْسَانٍ وَاحِدٍ وَحَيْوَانٍ وَاحِدٍ بِجَمِيعِ اَعْصَانِهِ الْمُخْتَلِفَةِ الصُّورِ الْمُفْتَنَةِ الْاِشْكَالِ وَانَّ حُكْمَ نَفْسِهِ بِجَمِيعِ قَوَاهَا السَّائِرَةِ فِي جَمِيعِ اَجْزَاءِ جَسْمِهِ الْمُدْبِرَةِ لِاجْنَاسِ الْمُوْجُودَاتِ وَانواعِهَا وَاشْخَاصِهَا حُكْمَ نَفْسِ اِنْسَانٍ وَاحِدٍ وَحَيْوَانٍ وَاحِدٍ السَّائِرَةِ فِي جَمِيعِ اَجْزَاءِ بَدْنِهِ وَمُفَاصِلِ جَسْدِهِ وَتَرْكِيبِهِ الْمُدْبِرَةِ لِضُوْعِهِ وَحَسَاسِهِ حَاسِبَةِ مِنْ بَدْنِهِ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: «مَا خَلَقْنَاهُمْ لَا يَنْكِنُونَ الْأَكْنَفَ وَالْأَوْدَةَ» وَانَّهَا مُتَرْكِةٌ عَنْ نَفْسِ الْإِرَادَةِ، وَانَّهَا مَا تَصْوِرُ لِلْجَزْوَيَاتِ مُتَجَدِّدًا. وَانَّهَا فِي الْمُدْبِرَةِ عَرَضاً، وَانَّهَا عَرَضَهَا فِي الْإِهْتَامِ بِالسَّفَلِيَاتِ، وَانَّهَا عَرَضَهَا الشَّوْقُ إِلَى التَّشْبِيهِ بِجُوهرِ شَرِيفٍ، اشْرَفَ مِنْهُ، لَا عَلَاقَةُ بَيْنِهِ وَبَيْنِ الْأَجْسَامِ وَيُسْتَنِي ذَكَرُ الْجُوهرِ فِي لُغَةِ الْأَوَّلِ عَقْلًا وَبِسَانِ الشَّرْعِ مَلِكًا مُقْرَبًا وَانَّ الْعُقُولَ اعْنَتِي الْمُلَاثَكَةَ كَثِيرًا، وَانَّ اِجْسَامَ السَّمَوَاتِ مُخْتَلِفَةُ الطَّبَاعِ وَلِيُسْ بَعْضُهَا سَيِّئًا لِوُجُودِ الْبَعْضِ (مجموعه، ص ٣٣).

دعويهای شش گانه رکن دوم تفاوت‌هایی با دعويهای مشابه در مقاصد دارد. دعوى چهارم در مقاصد (ص ٢٧٩ تا ٢٨٤) در اینجا نیامده است و لذا دعوى چهارم در المضنوں (مجموعه، ص ٣٦) دعوى پنجم است در مقاصد (ص ٢٨٣)، و دعوى پنجم در المضنوں (مجموعه، ص ٣٧) دعوى ششم است در مقاصد.

رکن سوم از افعال در اثبات عقول مجرّده است، در حالی که در مقاصد به جای آن بحثی

است و از کتاب اصلی اصلاً خبر نداشتند.

بازگردیدم به نسخه اصلی کتاب المضنوں. همان طور که فهرست مطالب رکن اول نشان می دهد، مباحث این کتاب فلسفه است، درست همان طور که ابن تیمیه گفته بود. در این دفعه درست دقت کنیم می بینیم که این مطالب کاملاً با مطالب مقاله دوم از فن دوم کتاب مقاصد الفلاسفه مطابقت دارد. رکن دوم کتاب المضنوں نیز که درباره صفات الہی است باز با مطالب مقاله سوم از فن دوم مقاصد مطابقت دارد. عنوان رکن دوم المضنوں «فی صفات الاول و فيه دعاوى و مقدمه» است و این دقیقاً عنوان مقاله سوم از فن دوم مقاصد است. در مقاصد، بیش از این که غزالی دعاوى را ذکر کند، مقدمه ای می آورد و در آن شرح می دهد که چرا صفات واجب موجب تکریت در ذات نمی شود. این رکن مقدمه در المضنوں نیامده است، هرچند که مؤلف در عنوان رکن گفته است که این رکن مقدمه هم دارد. در ضمن شرح دعاوى نیز غزالی تغییراتی در المضنوں داده است. مثلاً دعوى چهارم مقاصد را به طور کامل نیاورده است. و اما تغییر قابل توجه در این رکن در دعوى ششم دیده می شود. این دعوى درباره یکی از سه مسئله کفرآمیز فلاسفه یعنی نقی علم باری تعالی به جزئیات است. این دعوى در مقاصد^{٢٥} چنین آغاز می شود:

الدعوى السادسة: هو أنَّ الْأَوَّلَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَجِدُ أَنْ يَلْعَمَ الْجَزِئِيَّاتَ عَلَيْهَا يَدْخُلُ تَحْتَ الْمَاضِيِّ وَالْمُسْتَقْبِلِ وَالآنِ.

غزالی سپس با ذکر مثال خورشید و کسوف آن، مقید بودن علم باری تعالی را به زمان گذشته و آینده و حال نقی می کند، ولی بعد می گوید که علم باری تعالی بدون این که مقید به زمان شود به جزئیات تعلق می گیرد، و این نیز خود علم به جزئیات است، اماً به نحو کلی. همین مطلب را غزالی در المضنوں گفته است بدون این که وارد بحث درباره مقید بودن علم خدا به زمان شود. کل عبارت غزالی در المضنوں چنین است:

الدعوى السادسة: هو أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَلْعَمُ الْجَزِئِيَّاتَ وَالْكَلِيلَاتَ، لَكِنْ يَلْعَمُ الْجَزِئِيَّاتَ بِنَوْعٍ كُلِّيٍّ يَكُونُ مُتَصَفًا بِهِ أَزْلًا وَابْدًا وَلَا يَتَغَيَّرُ مِثْلُ أَنْ تَعْلَمَ الْشَّمْسُ إِذَا جَاؤَتْ عَقْدَةَ الذَّنْبِ فَإِنَّهُ يَعْوِدُ إِلَيْهِ بَعْدَ مَدَةٍ كَذَا، أَوْ يَكُونُ الْقَمَرُ قَدَانِتَهُ إِلَيْهِ وَصَارَ فِي مَحَاذِهِ حَسِيلًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَرْضِ مَحَاذَةً غَيْرَ تَائِتَةٍ مُثَلًا، لَكِنْ بَلْهَا، فَيَوْجِبُ أَنْ يَرِي ثَلَاثَ الشَّمْسَ كَاسِفًا فِي

٢٥. غزالی، مقاصد الفلاسفه، تصحیح سلیمان دینا، ج ٢، قاهره [بنی]، ص ٢٣٣.

داشته، ولی همه سخنان آنان را مردود نمی‌دانسته است. او خود در انتهای کتاب مقاصد می‌نویسد که مطالب کتاب را بدون تبیین غثّ از سین و حق از باطل آورده است، یعنی در این کتاب هم سخنان باطل هست (البته از نظر او) و هم سخنان حق. در مقدمه مقاصد نیز درباره مبحث الهیات در این کتاب می‌نویسد: «اکثر عقاید ایشان (یعنی فلسفه) خلاف حق است، و سخن صواب در آنها نادر است». در اینجا هرچند که سخنان صواب را در میان فلسفه نادر دانسته است ولی به‌هرحال منکر همه سخنان فلسفه نشده است. ظاهراً غزالی در آخر عمر متوجه شده است که سخنان صواب در نزد فلاسفه به مراتب بیش از آن است که قبلًا می‌پنداشته است. چه بسا در همان جوانی هم که کتاب مقاصد را به این خوبی و دقت می‌نوشت قبلًا به آن مطالب اعتقاد داشت، ولی نمی‌خواست در مقام یک عالم دینی و فقیه علناً زیر بار سخنان فلسفه رود.

۲. المسائل الاخروية (المضنون الصغير)

در انتهای کتاب چاپی و جعلی المضنون مؤلف باز خطاب به برادر خود می‌گوید که قصد دارد کتاب دیگری بنویسد به نام «المضنون به علی اهل» که در آن مسائلی را پاسخ می‌گوید که در کتاب کنونی نیامده است.^{۲۷} این کتاب را عبدالرحمن بدوي همان کتاب المضنون الصغری می‌داند که بلافصله پس از کتاب المضنون به علی غیر اهل در چاپهای قدیم قاهره (۱۳۰۳ و ۱۳۲۸ و ۱۳۶۸ قمری) در حاشیه کتاب انسان کامل عبدالکریم جیلی درج شده است. این کتاب در واقع پاسخهای غزالی است به سؤالاتی که درباره معنی آیه «ونفتحت فيه من روحي» و معنی «التسویه» و «التفخ» از او کرده‌اند. پاسخهای غزالی نیز با این جمله آغاز می‌شود: «التسویة فعل في الحال القابل للروح وهو الوطين في حق آدم والنطفة في حق اولاد...».

هین کتاب به نامهای دیگر نیز شناخته شده است. در چاپ بیروت عنوان «الاجوبة

→ Vitali V. Naumkin, «Some Problems Related to the Study of Works by Al-Gazālī», in *Gazālī, la raison et le miracle*, (Table Ronde UNESCO 1985), Paris 1987, p. 121.
۲۷. چاپ قاهره ۱۳۲۸ ق، ص ۸۸ در نسخه چاپ جدید در مجموعه رسائل الامان الغزالی (ج ۴)، بیروت ۱۹۸۶، ص ۱۶۵) نام این کتاب حدید نیز «المضنون به علی غیر اهل» ذکر شده است.

است از «کیفیت وجود اشیاء از مبدأ اول» (ص ۲۸۸).^{۲۸} و بالاخره رکن چهارم که در معرفت نفس است مطابقت دارد با مبحثی که در مقاصد با عنوان «القول في النفس الانسانی» آورده است. غزالی در این رکن از رؤایی صادقه و سبب آن، اضطرابات الاحلام، معرفة الغیب در حالت يقظه، و اصول معجزات بحث می‌کند، درست مانند مقاصد. سرانجام کتاب المضنون با این عبارات که کاملاً شبیه به عبارات پایانی مقاصد است ختم می‌شود.

... فالمملک واسطة بين الله و بين النّبی، والنّبی واسطة بين الملک وبين العلماء والعلماء واسطة بين النّبی والعامّ، فالعلماء قریب من النّبی والنّبی قریب من الملک والملک قریب من الله تعالى. ثم تفاوت درجات الملائكة والأنبياء والعلماء في مراتب القرب، تفاوتاً لا يُحصى. فهذا ما قصدناذكره في معرفة الله وصفاته وأفعاله ومعرفة النفس. وقد اتيته به بحمد الله و منه، والصلة على رسوله سيدنا محمد و آله وعترته وسلم تسلیماً كثیرا. تم الكتاب المضنون به على غير اهله نسخا في العشر الاوسط من ذي العقدة سنّه سبع و تسعين و خمس مائه (۵۹۷).

کتاب المضنون، چنانکه ملاحظه کردیم، در واقع برگرفته‌ای است از مبحث الهیات در مقاصد الفلاسفه. البته، مؤلف مطالب بسیار اندکی به آن مباحث اضافه کرده و مقداری هم خلاصه کرده است، ولی این تغییرات در مجموع چندان زیاد نیست. سوالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا غزالی واقعاً الهیات مقاصد الفلاسفه را که در واقع آراء فلسفه متکرافي چون فارابی و ابن سینا است در زمانی که این کتاب را می‌نوشت قبول داشته است؟ یا نه، او در زمان نوشتن مقاصد صرفاً خواسته است آراء فلاسفه را نقل کند، ولی بعد در سالهای آخر عمر خویش به همان آراء عقیده پیدا کرده و المضنون را نوشته است.

شق اول به نظر منطق تر می‌آید. کسی که یک کتاب فلسفی با این دقت بنویسد، بطوری که همین کتاب خود سالمابه صورت کتابی درسی در فلسفه مورد استفاده قرار بگیرد نمی‌تواند صرفاً به قصد ردّ مطالب آن دست به چنین کاری زده باشد. این مطلب را محققان دیگر نیز نوشتند.^{۲۹} غزالی درست است که نسبت به عقاید فلاسفه نظر انتقادی

۲۶. مثلاً بنگرید به مقاله ویتالی نامکین، که می‌گوید برای او دشوار است که پذیرد که غزالی مقاصد را صرفاً برای این نوشته باشد که بعداً بتواند نظر فلاسفه را رد کند. ←

یعنی «المضنون الصغير» و «الاجوبة الغزالية في المسائل الاخروية»، یکی نیست. عنوان اثر در «مجموعه خطی المسائل الاخرویة» است. ثانیاً متن این اثر در «مجموعه فلسفی مراғه» بیشتر از متن چاپی این اثر مطابق با صفحه ۱۹۱ تا ۲۰۳ مجموعه خطی است. سؤال و جوابهای اضافی حدود دوبرابر حجم مطالبی است که تحت عنوان «المضنون الصغير» شناخته شده است.

مطالب اضافی و سؤال و جوابهایی که در «المسائل الاخرویة» در «مجموعه فلسفی مراғه» از صفحه ۲۰۳ تا ۲۲۴ درج شده است به دنبال همان مطالبی آمده است که المضنون الصغير شناخته شده است. المضنون الصغير در نسخه چاپی با این جمله ختم می شود: «... فقد كان نبياً قبل آدم(ع) بمعنى الوجود الاول التقديري دون الوجود الثانى الحسى العيني». پس از این جمله، «مجموعه فلسفی مراғه»، چنین ادامه می یابد: «والسلام، نجز الكلام في معنى الروح. قال حجة الاسلام رضى الله عنه في قول النبي (ص) من مات فقد قامت قيامته، ليس المعنى به ما هو المراد بالقيامة ...». چنانکه ملاحظه می شود، مطلب در اینجا با «والسلام» قطع شده و حتى از صورت سؤال و جواب و آوردن مطالب تحت عنوان «فصل» خارج گردیده است. اختلال می رود که این مطالب اضافی بعداً به سؤال و جوابهای قبلی الحق شده باشد.

مطالبی که در «مجموعه فلسفی مراғه» از صفحه ۲۰۳ به بعد آمده و به مطالب قبلی افزوده شده است کم و بیش در کتابهای دیگر هم آمده است. مطلبی که غزالی درباره حدیث «من مات فقد قامت قيامته» گفته است با تغییراتی چند در متن چاپی المضنون به على غير اهله (قاهره، ص ۷۹) آمده است. غزالی در همین جا متذکر می شود که درباره قیامت خاصه و قیامت مطلقه، یا قیامت صغیری و قیامت کبری، قبلًا در احیاء علوم الدین توضیح داده است. «... ذكرت تفصیلها في اول كتاب الصبر من الاحیاء». و این جمله خود تأیید دیگری است بر این که این مطالب اصالت دارد.

به دنبال حدیث فوق و توضیح درباره قیامت صغیری، مسئله اعاده نفس به بدن مطرح می شود (مجموعه، ص ۲۰۴-۵) و این مسئله با تغییراتی چند در المضنون چاپی (چاپ قاهره، ص ۸۱) نیز آمده است. همچنین مطالبی که پس از مسئله فوق درباره «وجوب ایمان به میزان»، (مجموعه، ص ۲۰۵-۶) وجود تصدیق به حساب و ایمان به شفاعت (مجموعه، ص ۲۰۶-۷) مطرح شده است. مطالبی که درباره شفاعت در «مجموعه

الغزالیة في المسائل الاخرویة» برای آن اختیار شده است که اصالتی ندارد، چه غزالی نام خود را در عنوان کتاب ذکر نی کند. آسین پالاسیوس و پس از او بویز و آلار و سپس عبدالرحمن بدوى به ذکر نام این کتاب در محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار تأليف محیی الدین این عربی اشاره کرده اند. این عربی در این کتاب به مناسبت نقل بیقی چند از شیخی به نام ابوالحسن علی المسفر می گوید که وی صاحب تأییفاتی بود که یکی از آنها منهاج العابدین است که به ابوحامد غزالی نسبت داده شده ولی از او نیست، بلکه از همین ابوالحسن المسفر است، و همین طور کتابی به نام «التفخ والتسویة» که باز به غلط به ابوحامد نسبت داده شده است.^{۲۸}

بعضی از محققان معاصر نیز به تبع این عربی این اثر را مجعلول انگاشته اند، مانند ماسینیون و مونتگمری وات^{۲۹} و خانم لازاروس - یافه.^{۳۰} در مقابل این عده، کسانی چون مکدونالد و آسین پالاسیوس^{۳۱} و عبدالرحمن بدوى^{۳۲} و کوجیرو ناکامورا^{۳۳} صحبت انتساب این اثر را پذیرفتند. گردنز نیز صحبت انتساب آن را تأیید کرده، ولی عنوان «المضنون الصغير» را جعلی دانسته است.^{۳۴}

واما چیزی که این منازعات را به سرانجام قطعی خود نزدیک می سازد وجود نسخه دیگری از همین اثر در «مجموعه فلسفی مراғه» است. این اثر که پس از زبدۃ الحقائق عین القضاۃ هدایی و از صفحه ۱۹۱ تا ۲۲۴ مجموعه آمده است قدری با نسخه های چاپی فرق دارد. اولاً عنوان اثر در مجموعه با عنوانهایی که در نسخه های چاپی به آن داده اند،

۲۸. ابن عربی، محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار، ۱، دارالیقطة العربیة، بیروت ۱۹۶۸، ص ۲۲۴؛ درباره سخنان این عربی درباره منهاج العابدین و مسئله اصالت این کتاب، بنگرید به مقدمه احمد شریعتی به منهاج العابدین، ترجمه عمر ساوی، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۲۳.

۲۹. بدوى، مؤلفات غزالی، ص ۱۵۷؛ مونتگمری وات، ص ۳۳ و ۷-۳۶.

30. Hava Lazarus-Yafeh, *Studies in Al-Ghazzali*, Jerusalem 1975, pp. 251, 256.

۳۱. بویز و آلار، ص ۵۴.

۳۲. مؤلفات غزالی، ص ۱۰۷.

33. Kojiro Nakamura, *Was Ghazālī an Ash'arite?*, Tokyo 1993 p. 1-2.
ناکامورا بهخصوص یکی از دلتان مونتگمری وات را که می گوید در این اثر مطلبی اظهار شده است که به خلاف عقاید یک اشعری هیچگون غزالی است. مورد توجه قرار داده و در این مقاله سعی کرده است نشان دهد که غزالی آن قدر هم اشعری نبوده است. ناکامورا همچنین اظهار کرده است (ص ۲۱، یادداشت ۱) که قصد دارد «رساله النفح والتسویة» (یا «المضنون الصغير») را تصحیح کند.

۳۴. بویز و آلار، ص ۵۴.

ورد ذکر الارض في القرآن لم يرد فيه سبع ارضين كما ورد في ذكر السموات؟ وما وجہ انتظام ذکر القدرة والعلم إثر ذکر السموات والارضين؟ وما معنی قوله تعالى: «وسع كرسیه السموات والارض؟» وما هذا الكرسي؟ وما صفتة؟ وهل هو العلم، كما روى عن بعض اهل التفسير أنه العلم، واستشهد على ذلك بقول بعض الشعراء ولا بكرسى علم الله مخلوق، اي لا يعلم علمه؟

وعن قوله تعالى: والسماء وما بنها. وما معنی القسم به؟ وهل تفضل في معنی من المعانی الارض ام لا؟

وعن قوله تعالى: أَمِنْتُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ، فَأَخْبَرَ تَعَالَى أَنَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَهُوَ تَعَالَى وَاجِبُ الْوُجُودِ وَلَا يَصْحُّ عَلَيْهِ الْحَلُولُ فِي الْأَمَاكِنِ وَلَا تَعْوِيهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكِ؟ وما معنی قوله تعالى في اهل الجنة والتار خالدين فيها ما دامت السموات والارض ونعم الدار الآخرة لا يبني و قد أعطى ظاهر ذاك أَنَّ السماه والارض غير فانيتين؟ وما معنی قوله: وَانَّ الدارَ الآخِرَةَ لَهُ الْحَيَوَانُ وَالدارَ الآخِرَةَ عَلَى مَا وَرَدَتْ بِهِ الظَّواهِرُ مَكَانٌ يَجِلُّ فِيهِ وَيَتَكَبَّرُ فِيهِ كَالْأَرْضِ، إِنَّهَا أَشْرَفُ، فَكَيْفَ يَصْحُّ عَلَيْهَا الْحَيَوَانِيَّةُ؟ وما معنی قوله تعالى: فَلَا أَقْسُمُ بِالْحَتَّىِ الْجَوَارِ الْكَثِيرِ؟

وما معنی قوله تعالى: فَلَا أَقْسُمُ بِمَوَاعِدِ الْجُوُمِ؟ وعن قول ابراهيم عليه السلام في انص الله تعالى عنه: فنظر نظرة في النجوم، فقال: اني سقيم هل في ذلك دليل على صحة القول بالقضاء بالنجوم وانها مؤثرة في هذا العالم الكائن الفاسد؟

عسى بتفضیل بالجواب عن هذه الأسئلة وكشف ما وقع في النفس من اشكال ظواهرها ومخالفتها لما اجتمع عليه من حدوثها عن عدم وانها لا تؤثر هل يطرد ذلك مع دلاله العقل؟ منها متولا.

فاجاب رضي الله عنه بأن قال: اما الجواب عن قوله تعالى: «الله الذي خلق سبع سموات» الآية، فقد توافق الراسخون من العلماء اذ تكمل عنده اهتمام اکثر المترسخين بالعلم، فضلاً عن العامة، وقد قال ابن عباس: «لو فسرت هنالا لرجحته». وخرج عنده ابن ابي خنيفة: «لو اعلمنكم بتفسيرها لكفرتم». وروى عنه ايضاً «قلتم اني كافر»، ولكن كما يبني ان يُفتنَّ بغير العلم عن غير اهله كذلك يبني ان يُذلَّ لاهله. (مجموعه، ص ۶۲-۴)

در اینجا ملاحظه می شود که غزالی به موضوع پنهان نگاه داشتن علم از کسانی که اهلیت آن را ندارند اشاره کرده است، و در ضمن گفته است که همین طور که آن ضنت کردن شایسته بود، بذل کردن علم به کسانی که اهلیت دارند نیز شایسته است. پس از تذکر فوق، غزالی پاسخ علمی خود را به سؤال اول چنین آغاز می کند:

«آمده است کاملتر از مطالبی است که در المضنون چاپی دیده می شود. از صفحه ۲۱۷ به بعد، در مجموعه خطی، یک سلسله سؤالات و پاسخهایی هست که جزو فتوهای غزالی در طبقات الشافعیه سبکی نقل شده است. این بخش از سؤالها و جوابها، بدین گونه آغاز می شود:

سئل حجۃ الاسلام، رضی الله عنہ، مسئلۃ: ما قوله في قلب خصہ الله تعالیٰ بانواع من اللطف والمدايا و متحدة اصنافاً من الانوار والعطایا... (مجموعه، ص ۲۱۷).
الجواب: ينبغي أن يتحقق المريد يقيناً أن من ظنَّ ان المقصود من التكاليف والتعبد بالفراض الفطام عَاصِيَ اللهِ وَالتَّجَرُدُ لِهِ... (مجموعه، ص ۲۱۸).

از این فتاوی متنی فارسی هم در دست است که نگارنده آن را تصحیح کرده است و در جای دیگر چاپ خواهد کرد.

۳. المسائل المضنون بها على غير اهلها

در فهرستهایی که از آثار غزالی تهیه شده است، معمولاً چند اثر دیده می شود که کلمة «المضنون» در عنوان آنها به کار رفته است. همان طور که دیدیم، «المسائل الاخروية» را «المضنون الصغير» هم خوانده بوده‌اند، در مقابل «المضنون الكبير» که منظور از آن همان کتاب المضنون مجعلو است. این تکرار نام «المضنون» در «مجموعه فلسفه مرااغه» هم دیده می شود. بعد از کتاب المضنون به علی غیر اهله، بلا فاصله اثر دیگری آمده است با عنوان «المسائل المضنون بها على غير اهلها - لغزالی رحمة الله» (مجموعه، ص ۹۹-۶۳).

المسائل المضنون اثری است که با تعدادی پرسش که از غزالی کرده‌اند آغاز می شود و سپس پاسخهای ابوحامد به دنبال آنها می آید. پرسشها، به خلاف «المسائل الاخروية» که جداجدا و همراه با پاسخهای آنها می آمد، در ابتدای این رساله فهرست وار به شرح زیر ذکر شده و سپس جداجدا نیز در آغاز پاسخهای غزالی آمده است.

بسمله. سئل الامام ابوحامد محمد بن محمد بن محمد الفرازی رحمة الله عن معنی قوله تعالى «الله الذي خلق سبع سموات و من الارض مثلهن. يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شيء قادر و ان الله قد احاط بكل شيء علماً»، هل في العقل دليل قاطع على أنها سبع سموات كما انبأ عنها الكتاب العزيز؟ وما فایدة قوله تعالى: ومن الارض مثلهن؟ وحيث

مطالبی که غزالی هم از کتاب فرغانی و هم از کتاب مقاصد خود در این اثر آورده است نسبتاً زیاد است. بعضی از این مطالب در کتاب المضنو اصلی هم نقل شده است، مانند عبارات زیر که در المقاصد دعوی پنجم است از «القول في الاجسام السماوية» و در کتاب المضنو اصلی دعوی چهارم است و در مسائل المضنو پاسخی است به این پرسش که چرا سعادت متعدداند.^{۲۸}

مقاصد الفلاسفة	كتاب المضنو	المسائل المضنو
الدعوى الخامسة: أن السمات	فالجواب: أنها لو كانت كلها	الدعوى الرابعة: إن السمات
قد دلت المشاهدة على كثرتها	من نوع واحد مع ان المشاهدة	قد دلت المشاهدة على كثرتها،
فلا بد أن تكون طباعها مختلفة	قد دلت على كثرتها، فلا بد أن	يكون أنواعها مختلفة ولا تكون
وان لا تكون من نوع واحد.	يكون من نوع واحد،	وان لا يكون من نوع واحد.
بدليلين: احدهما أنها لو كانت	من نوع واحد وعلى ذلك	بدليلين: احدهما أنها لو كانت
من نوع واحد لکانت نسبة	استدللات: احدها أنها لو	بعض اجزائها إلى بعض الاجزاء
بعض اجزائها إلى بعض الاجزاء	كانت من نوع واحد لکانت نسبة	بعض اجزائها إلى بعض الاجزاء
كتسبة بعض اجزائها إلى جزو	بعض اجزائها إلى بعض الاجزاء	كتسبة بعض اجزائها إلى جزو
واحد منها... (مقاصد، ص	كتسبة بعض اجزائها إلى جزو	واحد منها... (مجموعه، ص
.۲۸۲).	.۳۶۷	.۳۶۷).
		.۴۷

تحقیق هایزیش مالترا با همه دقیقی که در آن به کار رفته بود نتوانست محققان غربی را که درباره آثار غزالی تحقیق می کردند مقنعت کند که این ترجمه عبری اصالت دارد و انتساب این اثر به ابوحامد صحیح است. چنانکه در کتاب بویز و آلار آمده است، کارادو و سخت در انتساب این اثر به غزالی تردید کرد و گردنز هم به او حق داد. دانکن مکدونالد آن را به طور قطع بجعل خواند.^{۲۹} مونتگمری وات هم بدون دیدن ترجمه عبری و کار مالترا، با مکدونالد هم آواز شد و این اثر را بجعل خواند.^{۳۰} اما خود بویز

۲۸ برای مقایسه با همین عبارت با ترجمه عبری، بنگرید به مالترا، ص XXVIII-XXIX.
۲۹ بویز و آلار، ص 93. درباره نظر مکدونالد، نیز بنگرید به مقاله «غزالی» به قلم همو در تحریر اول داثرة المعارف اسلام، (۱)، ج ۳، ص ۱۴۶-۹.
۳۰ مونتگمری وات، ص 35.

فاعلم اولاً ان عدد الافلک الحبيطة بجميع حركات الكواكب ثمانية، منها سبعة للكواكب السبعة الحاربة والثامن سياق ذكره في شرح الكرسي... (مجموعه، ص ۶۴).

متن عربی رساله المسائل المضنو ... تاکنون به چاپ نرسیده و تا جایی که اطلاع داریم نسخه خطی دیگری هم از این اثر در جایی معرف نشده است. اما ترجمه عبری از بخشی از این اثر وجود داشته که هایزیش مالت آن را در سال ۱۸۹۶ در فرانکفورت چاپ کرده است.^{۳۵} مالت تحقیق مبوسطی هم درباره این اثر کرده، و علاوه بر ترجمه آن به آلمانی، مطالب رساله را با کتاب جوامع علم النجوم ابوالعباس فرغانی، منجم عصر مأمون و متوكل، و مقاصد الفلسفه خود غزالی مقایسه کرده است. مثلاً، مطلبی که از آغاز پاسخ غزالی به سؤال اول نقل کردیم عیناً از کتاب فرغانی گرفته شده است.^{۳۶} پاسخ غزالی به سؤال دوم هم که پرسیده اند آیا میان دو فلک خلاً است در بخش طبیعتی مقاصد نیز آمده است، و ما برای مقایسه این دو متن آنها را از باب غونه در کتاب هم می آوریم. همین عبارات را مالترا با ترجمه عبری مقایسه کرده است.^{۳۷}

مقاصد الفلاسفة	المسائل المضنو
قبل: هل بين كل سفينتين خلا؟	فالمجواب: ان الخلاً مستعد وجوده وباطل
... ان الخلاء	كونه، لأن الخلاء أثنا وقع من المسوء، لأن الكوز الذي لاماء فيه فارغ خال، فيفترس في الاوهام تصور
	الخلاء، فان ماتوهه ارباب الخلاء هوشيء مثل المسوء، لأن له مقداراً مخصوصاً وهو قائم بنفسه وهو قائم بنفسه و منقسم ولا نعني
	بنفسه وهو منقسم. و نحن لا نزيد بالجسم الا ما وجد فيه هذه الصفات وهذا الاعتبار
	كان المسوء جسمأً. فالخلاء ليس عمداً محضاً،
	و بهذا الاعتبار كان المسوء جسمأً. والخلاء ليس عمداً محضاً،
	فاته يوصف بأنه صغير و كبير و مسدس و
	مربع و مسدس و مربع و مستدير... (مقاصد، ص ۳۱۵).
	(مجموعه، ص ۶۵).

35. Heinrich Malter, *Die Abhandlung des Abû Hâmid al-Ghazzâlî, Antworten auf Fragen, die an ihn gerichtet wurden*. Frankfurt a.M. 1896.
(از آقای دکتر هانس دایبر که نسخه‌ای زیراکسی از این اثر را برای من فرستادند تشکر می‌کنم).
۳۶. هان، ص ۲۷. هان، ص ۲۷. هان، ص ۲۷.

مشکاة الانوار را که در باره حدیث حجاب است به دلیل این که حاوی عقاید نوافلاطونی است مجعلو انگاشته است.^{۴۲} خانم لازاروس - یافه که گمان می کرده است که غزالی هیچ گونه دلبستگی به فلسفه نداشته و از به کار بردن اصطلاحات فلسفی اکراه داشته است، همین احساس کراحت را به منزله معیاری برای تبییز آثار اصیل غزالی از آثار مجعلو در نظر گرفته، گفته است «هرگاه ما در یکی از آثاری که به غزالی نسبت داده شده است اصطلاحات بیاییم که در میان فلاسفه متداول بوده است و صحت انتساب آن اثر به غزالی مورد تردید یا مناقشه واقع شده باشد، در آن صورت باید آن اثر را مجعلو به شهر آورده».^{۴۳} از جمله کتابهایی که خانم لازاروس - یافه مجعلو انگاشته است رساله اللدینیه و کتاب المضنون جعلی است، به دلیل این که زبان فلسفی در آنها به کار رفته است. اما هم رساله اللدینیه، که نسخه‌ای از آن در «مجموعه فلسفی مراگه» درج شده است، اصیل است و هم دست کم اکثر مطالب المضنون جعلی، هرچند که مؤلف آن کس دیگری بوده است. به طور کلی می‌توان گفت که غزالی دست کم در دهه آخر عمر خود که کتابهای المضنون به علی غیر اهل و المسائل المضنون به علی غیر اهلها را می‌نوشت به آراء فلسفه نوافلاطونی نیز گرایش پیدا کرده بوده است. و این گرایش خود گام بلندی بود در تاریخ تفکر اسلامی در جهت شکل گیری یک فلسفه دینی. گرایش و پایه بندی غزالی به فلسفه مطلبی است که از قدیم مورد توجه محققان و متفکران بوده است. ابن تیمیه که خود معتقد بوده است که غزالی گرایش فلسفی داشته است از قول یکی از یاران خاص او به نام

۴۲. در مقاله زیر:

«A Forgery in al-Ghazālī's *Mishkāt*», J. R. A. S. (1949), p. 5-22.

(بخصوص بنگرید به: ص ۱۸-۱۷)

ادعای بی‌ایامه مونتگمری وات را عبد‌الرحمن بدوى رد کرده است بدلیل اینکه در مجموعه خطی شهید علی پاشا به شماره ۱۷۱۲ متن کامل مشکاة الانوار درج شده است و این مجموعه سه سال پس از درگذشت ابوحامد یعنی در سال ۵۰۸ استنساخ شده است (مؤلفات الغزالی، ص ۱۶۰، ۱۹۵۸). در اینجا اضافه می‌کنیم که در «مجموعه فلسفی مراگه» متن ناقصی از مشکاة الانوار درج شده است. هرمان لندولت با تحلیل مبسوطی که از مطلب بخش آخر مشکاة الانوار کرده است، عقیده وات را مردود دانسته است.

Hermann Landolt, *Ghazālī and «Religionswissenschaft»*, in *Asiatische Studies*, XLV. 1.1991., pp. 19-72.

این مقاله بلند را احمد کاظمی موسوی به فارسی ترجمه کرده که در محقق نامه (تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۰-۱۰۱) چاپ شده است.

۴۳. لازاروس - یافه، ص 255 و 258.

حکم خوبیش را در اصالت این اثر به تعلیق افگنده و گفته است که چون رساله راندیده است اظهار عقیده نمی‌کند.^{۴۴} پیدا شدن نسخه‌ای ظاهرًا کامل از این اثر، آن هم در مجموعه‌ای خطی متعلق به قرن ششم، تأییدی است بر نظر مالت در مورد صحت انتساب این اثر به ابوحامد غزالی.

خاتمه

پیدا شدن نسخه‌ای اصیل و کهنسال از دو اثری که المضنون خوانده شده و غزالی در آنها مباحث طبیعتی و الهیات مقاصد الفلاسفه را به عنوان آراء خود بازگو کرده است نه فقط کمک می‌کند تا مسئله اصالت و مجعلو بودن کتابهایی را که در اینجا بررسی کردیم تا حدود زیادی حل کنیم، بلکه محتوای این دو اثر یک بار دیگر مسئله موضع ابوحامد غزالی در مقابل فلسفه را به جدّ مطرح می‌سازد. عقیده شایع درباره غزالی و موضع او نسبت به فلسفه این است که غزالی در مقام یک متفکر دینی اهل سنت، متأثیل به مذهب اشعری، مخالف فلاسفه بود و حتی با ایشان به نزاع پرداخت و کتابی در رد آراء ایشان و فرو ریختن بنای اندیشه‌های ایشان نوشته و نام آن را تهافت الفلاسفه گذاشت. البته، ابوحامد کتابی نوشته به نام مقاصد الفلاسفه که در آن آراء فلسفه به نحوی روشن بیان شده بود، و او آنقدر با مهارت این کار را کرد که دیگران آن را به منزله کتابی درسی در فلسفه به کار برندند. ولی کسانی که می‌پندارند که غزالی سخت مخالف فلسفه بود، می‌گویند که مقاصد الفلاسفه، همان‌طور که غزالی خود اشاره کرده است، مقدمه‌ای بوده است برای کتاب تهافت. به عبارت دیگر، چون غزالی می‌خواسته است آراء فلاسفه را رد کند، لذا اول خواسته است سخن ایشان را خوب بیان کند.

همین طرز تفکر است که موجب شده است که بعضی از محققان به هر اثری که منسوب به غزالی است و در آن بخشی عقلی و فلسفی پیش کشیده شده است با تردید نگاه کنند و حتی آن را بکلی جعل اعلام کنند. مونتگمری که معتقد است غزالی پس از تحول روحی خود نیز، همانند دوران پیش، گرایشی به فلسفه نوافلاطونی نداشت، بخش آخر کتاب

۴۴. بویز در ضمن اشاره کرده است که باید این اثر را با نسخه خطی شماره ۱۰۳۷ در اسکوریال مقایسه کرد. (بویز و آلار، ص ۹۳-۹۴).

ابویکر بن العربی نقل می‌کند که گفت: «شیخ ما ابو حامد در بطن فلاسفه داخل شد، سپس خواست بیرون آید، ولی نتوانست». ^{۴۴} حتی ابن رشد (ف. ۵۹۵) هم که در پاسخ به تهافت الفلاسفه غزالی تهافت التهافت را نوشت در مورد مشکاة الانوار می‌نویسد که غزالی در این کتاب به الهیات فلاسفه توجه داشته است. ^{۴۵} ملأ صدرانیز در حق غزالی گفته است که «در بیشتر عقاید دینیه و اصول ایمانیه متابعت حکماً نموده است و بسیاری از عقاید خود را از ایشان فراگرفته است». ^{۴۶} این قبیل اظهار نظرها با توجه به آثاری است از غزالی که شناخته شده بوده است، مانند مشکاة الانوار و فیصل التفرقة، نه آثاری که المضنوں نامیده می‌شده و فرار بوده است که از دست عوام پنهان بماند. همین پنهان کاری سبب می‌شده است که نسخه برداری از این آثار کمتر انجام بگیرد و حتی بعداً کسانی که می‌خواستند چهره غزالی مقبول و سنت‌گرا باشد، دست به نابودی این کتابها بزنند، یا به جای کتاب المضنوں کتاب دیگری به همین نام جعل کنند. پیدا شدن نسخه کتابهای فلسفی غزالی موجب خواهد شد که ما بتوانیم چهره واقعی غزالی را که چهارهای است فلسفی (به معنای امروزی لفظ «فلسفه») بهتر بشناسیم. «مجموعه فلسفی مراغه» که معتبرترین مجموعه از آثار فلسفی غزالی است یقیناً تحولی شگرف در کار غزالی‌شناسی در جهان به وجود خواهد آورد. ^{۴۷}

دو سند دیگر درباره «کتاب المضنوں» غزالی

۱

در شماره پیشین مجله معارف (دوره هجدهم، شماره دوم، مرداد-آبان ۱۳۸۰) مقاله‌ای نوشت درباره سه اثر ابو حامد محمد غزالی که در عنوان آنها لفظ «المضنوں» به کار رفته است، چه از طرف خود مؤلف و چه از طرف دیگران، و این سه اثر مندرج در مجموعه کهن‌سالی است که مشتمل بر آثار فلسفی و منطقی است و در اوآخر قرن ششم در مراغه کتابت شده است. در آن مقاله، سعی کرد نشان دهم که متغیر کتاب المضنوں به علی غیر اهل در مجموعه مراغه آمده است با متن چاپی اثربی که به همین نام خوانده و به غزالی نسبت داده شده است کاملاً فرق دارد، و آنچه اصیل است همان متن مندرج در «مجموعه فلسفی مراغه» است و آنچه به نام کتاب المضنوں به علی غیر اهل در چاپ رسیده است مجعلو است. در ضمن همان مقاله، علت تألیف این اثر مجعلو و انتساب آن را به غزالی بیان کرد و گفت که چون متن اصیل کتاب المضنوں اثربی است فلسفی که در واقع همان بخش الهیات در کتاب مقاصد الفلاسفه است، و چون بسیاری از مسلمانان اهل سنت که با فلسفه مخالف بودند غنی خواستند شخصیتی معروف و از نظر ایشان موجہ همچون حجت‌الاسلام ابو حامد غزالی به عنوان فیلسوف شناخته شود، لذا به جای آن اثر اصیل کتاب دیگری جعل کردند که مطالب آن از نظر ایشان با عقاید کلامی اشعریان نزدیک تر باشد.

۴۴. ابن تیمیه، *نقض السلطان*، ص ۵۶.

۴۵. ابن رشد، *تهافت المهافات*، تصحیح سلیمان دنیا، قسم اول، قاهره، ۱۹۶۸، ص ۲۱۳ (والظاهر من الكتب المنسوبة إليه أنه راجع في العلوم الالهية إلى مذهب الفلاسفة ومن أينها في ذلك وأصحها ثبوتاً له، كتابه المستوى بمشكاة الانوار)، ابن رشد که این نظر را درباره کتاب مشکاة الانوار داشته است از آثار فلسفی غزالی که در «مجموعه فلسفی مراغه» آمده و ما در اینجا معرف کردیم خبر نداشته است، ظاهراً پای این کتابها، همان طور که ابن طفیل گفته است، هنوز به اندلس نرسیده بوده است.

۴۶. ملأ صدرانیز شیرازی، بیدا و معاد، ترجمه احمد بن محمد المسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۷۰. درباره نظر ملأ صدران درباره بیرونی غزالی از فلاسفه، بنگرید به: غلامحسین ابراهیمی دینانی، منطق و معرفت در نظر غزالی، ص ۱۲-۱۴.

۴۷. این مجموعه در سال ۱۳۸۰ در مرکز نشر دانشگاهی به صورت عکسی چاپ و منتشر شده است.

دانش پژوهه گیان کرده است که این اثر در بیاض دانشکده ادبیات مشتمل بر سه رکن است (معرفة الله، صفاته، افعاله) در حالی که چنین نیست. متن نسخه حاضر نیز درست مانند نسخه مراغه مشتمل بر چهار رکن است. رکن اول که درباره معرفت ذات الهی است چنین آغاز می شود:

الرکن الاول فی معرفة [ذات] الله و لوازمه. اعلم أنَّ الموجود إِيمَانًا يتعلَّق وجوده بغيره بحسبِ بلزم من عدم ذلك الغير عدمه اولاً يتعلَّق فان تعلق سُمْيَناه ممكناً وإن لم يتعلَّق سُمْيَناه واجباً بذاته فلزم من هذا في واجب الوجود اننا عشر امراً، الاول ...

عبارات فوق دقیقاً با آغاز رکن اول در «مجموعه مراغه» مطابقت دارد. رکن دوم که درباره صفات است و رکن سوم که درباره افعال است (گ ۹۷ آ) و رکن چهارم که در معرفت نفس و معاد است (گ ۱۰۲ آ) به همین نحو با «مجموعه مراغه» مطابقت است. در فراغنامه نسخه، نام کتاب و کاتب بدین صورت ذکر شده است: «تم کتاب المضنوں به علی غیر اهله بحمد الله و حسن توفيقه على يد المحتاج إلى هداية الله محمد بن کرم الشبستري» (گ ۱۰۹ ب).

مرحوم دانش پژوه اگرچه متوجه تفاوت متن المضنوں در بیاض دانشکده ادبیات با متن چاپی و جعلی المضنوں شده است، متوجه یکی بودن آن با متن این اثر در مجموعه مراغه نشده است. همان طور که قبل‌آ در مورد متن موجود در مجموعه مراغه گفتیم، این اثر در واقع بخش الهیات در کتاب مقاصد الفلاسفه است. وجود متن المضنوں در بیاض دانشکده ادبیات دلیل دیگری است بر اصالت این متن و جعلی بودن متن چاپی المضنوں. در ضمن نشان می دهد که متن اصیل المضنوں تا اوآخر قرن هفتم نیز در مجموعه ها کتابت می شده است. بعد نیست که نسخه‌های خطی دیگر از این متن در مجموعه‌های دیگر پیدا شود. البته، با توجه به این که ما متن چاپی کتاب المقاصد را در دست داریم، تصحیح این اثربا در دست داشتن همین دو نسخه هم کار آسانی خواهد بود. ولی بررسی نسخه‌های دیگر این اثر این امکان را به ما می دهد که بفهمیم که نسخه‌های متن اصیل تا چه زمانی رایج بوده و کتابت می شده و از چه زمانی متن جعلی جای آن را گرفته است.

مسئله فوق ما را واداشت تا در مورد چند نسخه قدیمی دیگر این اثر در مجموعه میکروفیلمهای دانشگاه تهران بررسی کنیم. یکی از آنها میکروفیلم شماره ۱۳۰ بود که از

هنگامی که مقاله مذبور را می نوشتم، گمان می کردم که از متن اصیل کتاب المضنوں همان یک نسخه در «مجموعه فلسفی مراغه» باقی مانده باشد، و هیچ انتظار نداشتم که در طرف چند ماه بعد با نسخه دیگری از همین متن مواجه شوم. این نسخه جدید در مجموعه‌ای است خطی که قبل‌آ متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بوده و هم‌اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه، تحت شماره ۹۰-۵، نگهداری می شود. مجموعه خطی مذبور به صورت بیاض است و متن موردنظر ما از ورق ۸۹ آغاز و در ورق ۱۰۹ ختم می شود. کاتب این نسخه محمود بن کرم بن یحیی بن شیخ ابوبکر شبستری است و تاریخ کتابت نسخه در یک جا (برگ ۳۴) سال ۶۹۵ و در جای دیگر (برگ ۴۱) ۶۹۷ ذکر شده است. بنابراین، بیاض مذبور حدود یک سال پس از مجموعه مراغه نوشته شده است.

کتاب المضنوں را که در این بیاض آمده است مرحوم محمد تقی دانش پژوه در فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات معرفی کرده است.^۱ دانش پژوه به صرف ضبط نام این اثر اکتفا نکرده، بلکه قدری هم وارد محتوای آن شده و مقدمه آن را نیز خوانده و با نسخه چاپی المضنوں مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده است که متن نسخه المضنوں در این بیاض با متن نسخه چاپی کاملاً متفاوت است. دانش پژوه برای اثبات مدعای خود بخشی از مقدمه‌های دو متن را نیز نقل و مقایسه کرده است. ادعای دانش پژوه البته درست است. متن المضنوں در بیاض دانشکده ادبیات دقیقاً همان متنی است که در «مجموعه خطی مراغه» وجود دارد. بخشی از مقدمه این اثر را که در برگ ۸۹ آمده است نقل می کنیم تا بتوان آن را با مقدمه مجموعه مراغه مقایسه کرد.^۲

بسمله الحمد لله المبدىء، الميد الفقال لما يريد ذى العرش المجيد و البطش الشديد الهاوى صفوه العبيد... اما بعد، فلا يخفى أنَّ العمر إذا كان لا يسع جميع العلوم فالحزم أن تصير (مجموعه مراغه: تصرف) هستك إلى اشكال (مجموعه مراغه: استكمال) العلم الذى هو اشرف العلوم وهو علم معرفة الله و علم العاد لست أعني به الإعتقاد الذى تلقىه العامى وراثة و تلقفأ ولا طريق تحرير الكلام و المجادلة فى تحصيل ذلك عن مراوغات الخصوم كما هو غاية المتكلم بل ذلك نوع يقين هو ثمرة نور يقذفه الله... .

۱. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۸، ش ۱۱ (۱۳۴۹)، ص ۴۲۷-۸.

۲. برای مقدمه این اثر در مجموعه مراغه بنگردید به مقاله «آثار المضنوں غزال در مجموعه فلسفی مراغه»، معارف، دوره هجدهم، ش ۲ (مرداد- آبان ۱۳۸۰)، ص ۱۰.

به این سادگی نبود. بیاض دانشکده ادبیات نشان می‌دهد که علی‌رغم این کوششها، متن اصیل تا اواخر قرن هفتم هنوز زنده بوده و کتابت می‌شده است.

۲

نسخه کتاب المضنون به علی غراہله در «مجموعه فلسفی مراغه» قدیم‌ترین نسخه شناخته شده از متن اصیل این اثر غزال است. اما در کتاب دیگری که چهل و پنج سال پیش از کتابت مجموعه مزبور تألیف شده است نام کتاب المضنون غزال آمده و به یکی از مطالب آن نیز اشاره شده است. کتاب مزبور شرح نهج البلاغه ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۵۶۶-۴۹۵ق.) صاحب تاریخ یهق است، به نام معراج نهج البلاغه، اثری که بنا به قول مؤلف در سال ۵۵۲ تألیف شده است.^۶

اشارة ابوالحسن بیهق به کتاب ابوحامد در ضمن توضیحی است که وی درباره سخن گفتن پیامبر اکرم (ص) با درخت داده است. در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه، حضرت علی (ع) نقل می‌کند که روزی در حضور پیامبر بود و جمعی از مهتران قریش آمدند و برای اثبات دعوای پیامبر از او معجزه‌ای خواستند و گفتند که از درختی که در آنجا بود بخواهد که برگ و ریشه از زمین بیرون آید و در برابر او بایستد. و پیامبر نیز با خطابی که با درخت کرد همین را خواست و درخت هم آن را انجام داد. خطاب پیامبر چنین بود:

يا ايها الشجرة، إن كت تؤمنين بالله واليوم الآخر و تَعْلَمِين أَنَّ رَسُولَ الله فَاقْبَلَ عَلَيْكَ حَتَّى تَهْنَى بَيْنَ يَدَيِّ بَذْنَ الله

ای درخت، اگر به خدا و روز رستاخیز گرویده‌ای و می‌دانی من فرستاده خدایم، برگ و ریشه از جای برآی و پیش روی من درآی به فرمان خدای.^۷

بیهق درباره این معجزه از قول احمد بن محمد الوبیری الخوارزمی، متکلم و شارح بعضی از مشکلات نهج البلاغه، توضیح می‌دهد و می‌گوید که پیامبر آن درخت را در

^۶ ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زیدالبیهقی، معراج نهج البلاغه، تصحیح محمدتقی دانشپژوه، قم ۱۴۰۹ق. (از دوست فاضل آقای حسن انصاری که توجه مرا به مطلب مربوط به غزال در این کتاب جلب کرد تشکر می‌کنم).

^۷ نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۲۲.

مجموعه‌ایست متعلق به کتابخانه ایاسوفیا (شماره ۴۰۸۱) مشتمل بر یازده اثر مختلف، از جمله کتابهای غزالی به نام مشکوكة الانوار، النفح والتسویة والروح (یعنی همان اثری که «الأئنة والأجوبة» یا «المضنون الصغير» هم خوانده شده)، المنفذ، رسالۃ اللہیۃ، و بالأخرۃ المضنون به غراہله.^۸ المضنون که در این مجموعه درج شده است همان متن چاپی است. این اثر در سال ۱۸۱۶ میکروفیلم شماره ۲۶۹ مشتمل بر ۱۲ کتاب از ابوحامد است، از جمله کتاب المضنون به علی غراہله. آنچه المضنون خوانده شده است نه متن اصیل این اثر است و نه متن جعل آن، بلکه همان «النفح والتسویة» یا «الأئنة والأجوبة» است، این مجموعه به خط نسخ یوسف بن فتح الخیامی است و تاریخ ندارد.^۹

مجموعه دیگری متعلق به ایاسوفیا هست (شماره ۲۰۷۸) با میکروفیلم شماره ۴۷۷، از مجموعه خطی جارالله است (شماره ۲۰۷۸) که مشتمل بر هشت اثر است، از جمله مشکوكة الانوار و کتاب المضنون. متن کتاب المضنون همان متن جعلی چاپی است. کاتب این اثر شخصی است به نام ابوبکر صدقه بن ابوالقاسم کازرونی. کتاب المضنون را وی در صفر ۶۶۹ در تبریز نوشته است.^{۱۰}

بررسی اجمالی فوق نشان می‌دهد که در مورد متن کتاب المضنون سردرگمی از همان قرن هفتم پدید آمده بوده است. بعضی «النفح والتسویة» را کتاب المضنون به علی غراہله می‌پنداشتند، بعضی کتاب را که به همین نام جعل شده بود. تا جایی که من اطلاع دارم قدیم‌ترین نسخه از متن المضنون جعلی همان مجموعه ایاسوفیاست با میکروفیلم شماره ۱۳۰، که در سال ۶۴۸ نوشته شده است، یعنی پنجاه و یک سال پس از نسخه مراگه. بنابراین ما فعلاً باید تألیف کتاب المضنون جعلی را نیمه اول قرن هفت بدانیم. بدیهی است که کسانی که این اثر را به نام غزالی جعل کرده بودند، می‌خواستند متن اصیل کتاب المضنون را هم از بین برندند. اگر دستشان می‌رسید. ولی نابود کردن این متن اصیل

^۸ بنگرید به: محمدتقی دانشپژوه، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۱۳-۴.

^۹ همان، ص ۴۴۶. هین اثر در میکروفیلم شماره ۳۷۲ نیز آمده است (نگاه کنید به فهرست میکروفیلمهای، ص ۳۶۰).

^{۱۰} همان، ص ۴۸۸-۹.

تبیین از معجزات شده است که با تبیین المضنون اصیل فرق دارد. از نظر نویسنده کتاب المضنون جعلی، معجزاتی چون سخن گفتن سنگ ریزه در دست حضرت محمد (ص) و تبدیل عصای موسی به ازدها که در عالم محسوس و مادی پدید می‌آید، معلوم علم و حیات و قدرق است که خداوند در این اشیاء خلق می‌کند. و این با آنچه بیهق از قول وبری نقل کرده است مطابقت ندارد. تفکر وبری و بیهق صبغه‌ای فلسفی و عقلی دارد. از نظر ایشان درخت با خطاب پیامبر در موضع افعال الله قرار می‌گیرد و یا فرشته‌ای که موکل درخت است مخاطب پیامبر واقع می‌شود، نه این که درخت خودش عقل و قدرت پیداکند و سخن پیامبر را بشنود و از جایش حرکت کند.

موضع افعال الله قرار داد و سپس از او خواست که از جا کنده شود، و باز قول دیگری از وبری نقل می‌کند مشعر بر این که خطاب پیامبر در حقیقت با فرشتگانی بود که موکل آن درخت بودند. به عبارت دیگر، درخت خودش گوش شنوا ندارد، بلکه فرشته یا فرشتگانی که موکل آنند می‌توانند خطاب پیامبر را بشنوند و به آن عمل کنند، همچنانکه در روز قیامت وقتی خداوند به جهنم خطاب می‌کند که آیا پرشده‌ای؟ مخاطب خداوند فرشتگانی اند که موکل جهنم‌اند. سخن وبری در این مورد چنین است:

الْمَرْأَةُ بِالْمَلَائِكَةِ الْمُوَكَّلُونَ بِالشَّجَرَةِ، وَهَذَا كَوْلَهُ تَعَالَى يَوْمُ الْقِيَامَةِ فِي خَطَابِ جَهَنَّمَ: «هُلْ
إِمْلَأْتِ»، وَالْمَخَاطِبُ مَلَائِكَةُ جَهَنَّمَ.

درست در همین جاست که بیهق به کتاب ابوحامد اشاره می‌کند و می‌نویسد:

وَذَكْرُ الْإِمَامِ الْغَرَّالِ تَفَاصِيلُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ الْمَعْنُونِ؛ (المضنون به على غيره له)^۸

اشارة بیهق در اینجا به مطلبی است که غزالی در انتهای کتاب المضنون، درباره «أصول المعجزات و الكرامات» داده است. غزالی صورت گرفتن معجزات را ناشی از سه خاصیت می‌داند: یکی خاصیتی که در نفس و جوهر آن است که می‌تواند در هیولای عالم تأثیر بگذارد، مثلًا اگر بخواهد که باران بیارد، باران خواهد بارید، و دوم این که وقتی نفس صفا پیدا کرد، قوه نظری آن می‌تواند با عقل فعال متصل شود و سوم این که وقتی نفس قوی شد قوه متخیله در بیداری به عالم غیب متصل شود. این سه حالت، از نظر غزالی، وقتی در کسی جمع شد، او پیامبر برتر است، چه درجه او بالاترین درجه‌ای است که انسان می‌تواند به آن برسد: «وَ مَنْ اجْتَمَعَ لَهُ الْثَّلَاثُ فَهُوَ النَّبِيُّ الْأَفْضَلُ، وَ هَذِهِ هِيَ الْدَّرْجَةُ الْقَصْوَى مِنْ دَرَجَاتِ الْإِنْسَانِ».^۹ غزالی سپس توضیح می‌دهد که پیامبران مختلف درجات متفاوت داشتند. بعضی یکی از این خصوصیتها را داشتند و بعضی دو ترا و بعضی هر سه را، به هر حال همه اینها منازل قرب آنان به خداوند و فرشتگان اوست. توضیحی که غزالی درباره معجزات داده است توضیحی است عقلی، همان‌طور که توضیح وبری جنبه عقلی دارد. به همین جهت است که بیهق در اینجا به کتاب المضنون اشاره کرده است. جالب توجه اینجاست که در المضنون چاپی که متنی است بجهول،

^۸ معارج نهج البلاغه، ص ۲۶۵.

^۹ مجموعه فلسفی مراغه، چاپ عکسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۱.